

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در این تنبیه دوم و سوم متعرض نکته شدند که آیا در مواردی که ما حکم به احتیاط می کنیم، حالا یا مطلقا یا در آن جایی که خبر ضعیفی وجود دارد، آیا می شود حکم به استحباب کرد؟ یعنی مثلا بگوییم مستحب است به این نکته، به نکته به اصطلاح احتیاط؟ عرض کنم که عرض کردم در تنبیه دوم، اول استاد یک بحثی را مطرح کردند مثل مرحوم نائینی که آیا حسن احتیاط در تعبدیات اگر اصلش ثابت نباشد، می شود اثبات کرد یا نه؟ ایشان فرمودند بله می شود و قصد امر نمی خواهیم ما در عبادات. اضافه به مولی کافی است. بقى فى المقام امران؛ الاول ان اوامر الاحتیاط هل هی کالامر ارشادية، این در حقیقت در باب احتیاط، عرض کردم سه نکته محل کلام است. یکی اینکه این حکم عقلی به حسن احتیاط و اقتضاء بکند استحباب عمل را، بگوییم چون عقل می گوید احتیاط حسن است، پس این عمل مستحب است. دوم اینکه آیا اوامر احتیاط که داریم مثل اخوک دینک فاحتط لدینک، اینها اقتضاء می کنند استحباب را، چون اینجا احتیاطی است، پس بگوییم یعنی ذات عمل مستحب است. این نکته دوم. نکته سوم این است که اگر بر فرض این دو تا ثابت نشد، از اخبار من بلغ در خصوص جایی که روایت ضعیف بیاید استحباب ثابت می شود یا نه. پس یک نکته عقلی است، دو نکته هم شرعی. یکی اوامر احتیاط، یکی اخبار من بلغ. فکر می کنم روشن شد محط بحث چیست.

ایشان فرمودند الاول ان اوامر الاحتیاط، ایشان از اول رفتند روی اوامر احتیاط، آن بحث عقلی را مطرح کردند. آیا اینها ارشادی، مثل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که ارشاد است، اینها هم ارشادی هستند؟ ایشان دو تا احتمال رئیسی دادند؛ البته بعدی ها و قبل از ایشان و در کلماتشان، بیش از این دو احتمال است.

ارشاد است الی ما استقل به العقل فلا یترب علیها سوی ما کان العقل مستقلا به من حسن الانقیاد؛ عقل می گوید انقیاد خوب است دیگر نمی گوید استحباب عمل این چیزی که ایشان. او انها مولویه؛ یا این اخوک دینک فاحتط لدینک می شود مولوی و در نتیجه ملتزم بشویم که این عمل مستحب است.

فیكون الاحتياط مستحبا كبقية المستحبات؛ فلذا مثلا اگر نمازی خواند، شک کرد درست است یا نه، طبق قاعده اصالة الفراغ، قاعده فراغ، حکم به صحت می کنیم. لکن احتیاطا اعاده می کنیم. احتیاط از باب، بگوئیم این اعاده مستحب است. احتیاط هست حالا مستحب هم هست.

الثانی بناء علی كونها مولویة، نکته دوم بر فرض که ما قبول کردیم مولوی است و مثل اخوک دینک فاحتط لدینک؛ فهی فی طول الاوامر الواقیة، این با تعبیر ایشان در طول است. یعنی شما اگر می خواهید احتیاط بکنید، یعنی آن که مستحب است، نماز خواندن، خود آن نماز خواندن، دوباره این مستحب است. و شما هم وقتی قصد می کنید، قصد نماز ظهر را می کنید.

فیلزم قصد الامر الواقعی؛ او انها فی عرضها؛ یا ما دو تا امر داریم؛ یک امر به نماز داریم، یک امر به احتیاط نماز. دو تا امر شرعی داریم. فیجوز قصد امثال نفس تلك الاوامر؛ كما هو الحال فی ما اذا نذر الاتیان بواجب؛ چون اگر قصد کرد که نماز شب بخواند، می تواند به دو نوع بخواند؛ هم می تواند به اینکه نماز شب می خوانم که مستحب است؛ هم می تواند بگوید نماز شب که نذر کردم می خوانم. این خودش یک عنوان دیگری دارد.

این دو تا مطلبی که ایشان در اینجا دارند.

اما الامر الاول، که آیا ارشادی است یا مولوی است؛ فقد ذکر المحقق النائینی ان سیاق الاخبار الوارد فی الاحتیاط یقتضی كونها موکدة لحکم العقل؛ ظاهر اخبار این است که اوامر احتیاط اوامر به اصطلاح ارشادی باشد، مثل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ظاهرا ناظر به مقام امثال هم باشد. یعنی احتیاط در آن تقسیم بندی که ما عرض کردیم، به مقام جعل و اینها نمی خورد، به ملاکات نمی خورد، به مقام امثال می خورد.

و یک اصطلاحی دارند مرحوم نائینی، این سابقا در همین جلدی که در اختیار من هست، مرحوم استاد متعرض این بحث شدند، بحث حکم عقل. که آیا به اصطلاح ما احکام عقلیه را قبول داریم یا نه. ایشان در آنجا هم همین بحث را آوردند لکن به این صورت نه. از این چاپی که الان جلوی من هست آقایان دارند مراجعه بکنند صفحه ۵۸ به بعد.

ایشان سه صورت کردند احکام عقلی را و در آنجا این بحث را آوردند؛ اما به این تعبیر نه. ما اگر آن نوار باشد، این تعبیر را در آنجا عرض کردیم. مرحوم نائینی در آن بحث فرمودند که اگر حکم عقلی در سلسله علل احکام باشد، قاعده ملازمه ثابت است. اگر در سلسله معلولات باشد نه. مراد ایشان در سلسله علل ملاکات است. اگر برگردد حکم عقل به ملاکات، یعنی عقل درک بکند که مثلا ملاک این

عمل این است و این ملاک، ملاک عقلی است، ملاک سالمی است، ثابتی است، اینجا ما می‌توانیم به قاعده ملازمه ما حکم به العقل حکم به الشرع. اما اگر در سلسله معلولات؛ مراد ایشان از سلسله معلولات مقام امثال است. گاهی اوقات در اصطلاحشان من حیث المبدأ و المنتهی هم می‌گویند. مبدأ مرادشان ملاکات است، و منتهی مرادشان به اصطلاح مقام امثال است.

ایشان می‌گویند که چون احتیاط در سلسله معلول واقع شده در کیفیت امثال؛ فتکون تلك الاوامر ارشادية؛ آنوقت یک توضیحی هم دادند که اگر حکم عقلی در مرتبه علل احکام باشد، علل یعنی ملاکات، خود ایشان فرمودند ملاکات. يستتبع الحكم المولوی؛ این یک حکم مولوی دارد. یعنی حالا این يستتبع حکم المولوی، یعنی قاعده ملازمه جاری می‌شود. اگر در سلسله علل باشد، قاعده ملازمه، البته خود آقای خویی قبول فرمودند. حالا نائینی اعتقادشان این بود و عرض کردیم که در فقه هم خیلی این مطلب از ایشان واضح نیست. چون ادراک ملاکات خیلی مشکل است. این طور که ما بتوانیم پیدا بکنیم خیلی مشکل است.

س: این صرف مقام امثال قابل تصور است اصلا یا نه؟

ج: نفهمیدم بیخشید

س: این صرف که ناظر به مقام امثال باشد، امثال نفس اصلا ملاک مورد نظر نباشد، این قابل تصور است اصلا یا نه؟ اینجا وقتی ناظر به مقام امثال باشد، امثال بدون ملاک که تصور نمی‌شود. این هم بر می‌گردد به همان مرحله ملاک و این چیزها.

ج: بنای اینها اصولا این است که مرحله امثال کلا در اختیار عبد است. من چند بار این توضیح را عرض کردم؛ ما یک مقام جعل داریم؛ سه تا مبادی جعل است. جعل و مبادی اش در اختیار مولی است. حالا گفتند عقل می‌تواند به قول ایشان ملاکات را درک بکند. بعد سه مرحله بعد از جعل داریم. مرحله ارسال رسل، این هم ظاهرا در اختیار مولی است. مرحله تجز و وصول الی العبد؛ ظواهر کلمات شیخ این در اختیار مکلف است. و ظواهر کلمات اخباری‌ها، این هم می‌شود در اختیار مولی باشد. و مقام امثال؛ سه تا مقام؛ مرحله ارسال رسل، مرحله تجز و مرحله امثال. بنایشان به این است، حالا بنایی که اینها قبول کردند. مرحله امثال کلا در اختیار عبد است. اگر هم ملاکاتی برای امثال هست، ادراک عقل است. عقل حکم می‌کند.

لذا طبق این قاعده خیلی از مسائل، فرض کنید مسئله اجتماع امر و نهی من باب مثال؛ مسئله ترتب من باب مثال. در مسئله اجتماع امر و نهی، می‌گویند این اجتماع در مرحله امثال شده. اینجا حکم عقل صرف است. این حکم عقلی صرف است. مراد مرحوم نائینی است. مراد مرحوم نائینی این است که اگر در سلسله علل باشد خوب دقت کنید چون عبارت ایشان می‌ترسم آقای خویی واضح نباشد.

اگر ادراک عقلی در سلسله علل باشد، قاعده ملازمه جای بحث دارد و لکن خود نائینی قائل است. من اینها را یادم می آید در همان وقت هم از صاحب فصول نقل کردم که ایشان قائل است. نه صاحب فصول منکر است. ما یک دفعه چند ماه پیش یا چند سال پیش اشتباه نقل کردیم. صاحب فصول منکر است، مرحوم نائینی قائل است به قاعده ملازمه.

و اگر در سلسله معلولات باشد، یعنی در سلسله مقام امثال باشد، مرحوم نائینی قدس الله سره، قائل است که جای قاعده ملازمه نیست. خوب دقت بکنید. اصلاً جای قاعده ملازمه نیست. چرا؟ چون اینها بحثشان این شده که مرحله امثال تماماً در اختیار عبد است، مکلف است. دیگر مرحله امثال این است.

و لذا اینها اگر بحث مثلاً مقدمه واجب، می گویند مقدمه واجب، واجب نیست چون مقام امثال است. به او گفتند نان بخر من باب مثال. و گفته هیچ وقت توی فلان خیابان نباش اصلاً، نه اینکه نرو اصلاً نباش توی این خیابان. و برای نان خریدن دو سه راه هست؛ یکی هم آن خیابان. حالا ایشان از آن خیابان رفتند. من باب مثال. آیا این کار باطل است، مثلاً ایشان به او گفته نان بخر از این خیابان، بخواهی نان بخری از این خیابان؛ می گویم نه ایشان کاری ندارد، گفته نان بخر. مقام امثال به خود عبد بر می گردد. اگر از آن خیابان منهی رفت، معاقبه می شود، اگر از خیابان دیگر رفت معاقبه نمی شود. ربطی به مولی ندارد. مولی از او نان می خواهد. نان بخر مهم است.

و لذا عرض کردیم مسئله بسیار مهم که اگر در مقام امثال تعارضی واقع شد، این را مرحوم نائینی از مقام تراحم قرار داده نه باب تعارض. سرش همین است دیگر؛ یکی از اسلاف آن قصه همین است. چون اینها معتقدند مقام امثال صد در صد در اختیار عبد است. یکی از نکات مهم در باب اجتماع امر و نهی هم همین است. چون می گویند این به اصطلاح وجوب و مثلاً حرمت در باب غضب، این در مقام امثال است. و مقام امثال به قول بعضی هایشان هم مقام سقوط تکلیف است نه ثبوت تکلیف. این نمی تواند در مقام جعل تأثیرگذار باشد. جعل این بوده نماز بخوان، جعل این بوده غضب نکن، این دو تا قصد مطلق است. در مقام جعل ابهامی ندارد. در مقام امثال است که شما آمدید در دار غضبی نماز بخوانید یا در لباس غضبی نماز بخوانید. چون در مقام امثال است، مقام امثال صد در صد به حکم عقل است و موکول است به خود مکلف، صد در صد. یعنی نه اینکه حالا احتمالی توش باشد.

لذا مقام جعل، حالا این تو مقام امثال شما به مشکل خوردید. این مشکل در مقام امثال است. مشکل مقام امثال به مقام جعل سرایت نمی کند. دقت بکنید. این اصل خود بحث است. البته عرض کردم اصلاً اگر فرض کنید مثلاً در همین مثال، ظاهر کلمات به اصطلاح اهل سنت و قدمای شیعه، باب تراحم را از تعارض می دانند. مثلاً فرض کنید حالا اول وقت است می خواهد نماز اول وقت بخواند، جماعت

گیرش نمی آید. اگر جماعت بخواند نیم ساعت دیگر است، اول وقت نیست. مشهور بین قدمای ما و اصولیین اهل سنت این را هم تعارض گرفتند. یعنی آن دلیلی که می گوید اول وقت، با آن دلیلی که می گوید صلات جماعت، اینها با هم تعارض پیدا می کنند. باید یکی را ترجیح بدهیم. اما مرحوم نائینی می گویند نه، اینها تعارض ندارد. نماز اول وقت مطلق است، جماعت هم مطلق است. تعارضی با هم ندارد. آنچه که پیدا می کنند تراحم است. این را شما باید نگاه بکنید کدام مهم است آن را انجام بدهید.

و لذا مرجحات باب تعارض را با مرجحات باب تراحم کلی فرق گذاشتند. اصولا بحث تراحم و مرجحاتش، این در عده ای از کتب در اوایل بحث تعارض آمده. بعضی که کتاب مستقل در تعارض نوشتند، آنجا آوردند. نائینی هم به مناسبتی یا در اجتماع امر و نهی یا ترتب، یک جایی هست خلاصه همان جلد اول، مفصل ایشان مرجحات باب تراحم و تعارض و فرق این دو تا با، آن نکته اش یک کلمه است. آن نکته اش یک کلمه است. اگر مقام امثال در اختیار عبد باشد، می شود باب تراحم؛ اگر در اختیار مولی باشد می شود باب تعارض. این نکته اش است.

وقتی که مولی به من گفت نماز اول وقت بخوان، در نظر گرفت که ممکن است یک وقتی هم جماعت در ثانی وقت باشد، به آن امر دیگرش هم اختلاف پیدا می کند. اگر این حالت من را هم دید در جعلش، این می شود باب تعارض. اگر حالت من را ندید در جعلش، می شود باب تراحم. این نکته تماما این است.

اینجا مرحوم نائینی، پس کلمات مرحوم نائینی این طوری است؛ خوب دقت بکنید؛ قاعده ملازمه اصلا جایش در جایی است که در سلسله علل باشد. اما اگر در سلسله معلولات شد، یعنی در مقام امثال، این کلا در اختیار عبد است. چون کلا در اختیار عبد است، خوب دقت کنید، از آن کشف حکم شرعی هم نمی توانیم بکنیم. قاعده ملازمه دیگر جاری نمی شود. روشن شد نکته؟ چون در اختیار عبد است، عقل حکم می کند، دیگر اصلا جای قاعده ملازمه نیست. چیزی آنجا نیست که به ملازمه بخواهیم اثبات بکنیم.

در نتیجه اگر فرض کردیم در سلسله معلول و در مقام امثال روایتی هم آمد؛ این روایت موکد حکم عقل ارشاد است. روشن شد؟

پس بنابراین این چون مرحوم استاد فان الحکم العقلی ان کان فی مرتبة، فیستتبع الحکم المولوی، البته فاء زائده است، در اینجا جای فاء نیست. یستتبع الحکم المولوی و ان کان فی مرحلة الامثال المترتب علی ثبوت الحکم الشرعی کحکمه بلزوم الاطاعه فلا یستتبع الحکم، بل یكون الامر فی هذا المقام ارشادیا، و الامر، روشن شد؟ پس امر به احتیاط، اخوک دینک فاحتط لدینک؛ البته از این عبارت ایشان دو تا مطلب می شود در آورد؛ آقای خوبی جدایش نکردند. یکی اینکه سوال اول ما؛ ما عرض کردیم استحباب احتیاط را از سه راه

می توانیم اثبات بکنیم. یک، حکم عقل؛ عقل مگر حسن نمی داند، از حسنش اثبات استحباب بکنیم. دو، روایات اخوک دینک فاحتط لدینک. سه، روایات من بلغ. این به طور کلی سه راه گفتیم. از این مطلبی که اینجا آمد جواب راه اول و دوم روشن شد. اما از حسن احتیاط چون بر می گردد به مقام امثال، استکشاف حکم شرعی نمی شود کرد. این مال اول. همچنین در عبارت ایشان مجمل شده یک مقداری. دقت فرمودید؟

پس سوال؛ آیا از حکم عقل و حسن احتیاط اثبات استحباب شرعی می شود کرد؟ جواب مرحوم نائینی خیر. چرا؟ چون این حکم عقلی راجع به مقام امثال است؛ راجع به مرتبه معلولات الاحکام است؛ این ملازمه توش نیست. این مال سوال اول.

سوال دوم؛ اخوک دینک فاحتط لدینک، این فاحتط دلالت بر استحباب می کند؟ جواب مرحوم نائینی خیر. چون این امر ارشادی است. چون در اینجا حکم عقلی هست، باب امثال حکم عقلی هست، اگر هم شارع امری بکند، این می شود ارشادی. روشن شد؟ البته عبارت به این واضحه نیست، حالا من خیلی واضح برایتان گفتم.

پس هر دو مشکل شد. هر دو مطلب مشکل شد. هم به حکم عقلی هم به اوامر احتیاط. به نظرم انشاء الله روشن شد؟

ثم ذکر قدس سره انه يمكن ان يكون الامر بالاحتياط ناشئاً عن مصلحة ادراك الواقع، بل يكون ناشئاً عن مصلحة في نفس الاحتياط؛ بله ایشان یک راه دیگری رفتند که طبق این راه دیگر هم به حکم عقلی و هم به روایات، اثبات استحباب می شود کرد. آن نکته اش چیست؟ نکته اش این است که تحلیلی می کنند که این امر احتیاط برای چی احتیاط می کند. عقل که می گوید احتیاط بکن، برای چیست؟ اگر عقل گفت احتیاط بکن تا به واقع برسی، این مربوط به مقام امثال است. این ملازمه ندارد. اما اگر عقل گفت احتیاط بکن چون احتیاط یک ملکه در شما ایجاد می کند و آن اینکه اوامر مولی را خوب گوش می کنید. این خود این ملکه، کار به واقع نداریم، به مصلحت واقع نداریم. حالت اطاعت برای مولی، حالت مطیع بودن، چون شما امر احتمالی را هم انجام دادید. این خودش یک مصلحت است. این که انسان مطیع مولی باشد. اگر مصلحتی شد خود این می شود در رتبه علل احکام. یک مصلحتی است. اگر در رتبه علل احکام شد، کشف حکم می شود. چون ایشان ملازمه قائل است.

این صفت نفسانی برای انسان که در حال اطاعت مولی باشد، مطیع مولی، این خودش یک حالت خوبی است. غیر از اینکه مراد شما از احتیاط کشف واقع و وصول به واقع باشد. بله، این که اگر امر احتیاط ناشیء باشد، عن مصلحة في نفس الاحتياط كحصول قوة للنفس باعثة على الطاعات وترك المعاصي و حصول التقوى، و لذا در آن روایت هم پیغمبر (ص) فرمود من ترک ما اشتبه عليه من الاثم فهو لما

استبان له اترک؛ اگر این شد، این آن وقت هم حکم عقلی به درد می خورد هم روایات. هر دوی به درد می خورد. پس ایشان در حقیقت نکته را این گرفتند که اوامر احتیاط و حسن عقلی احتیاط چه نکته ای است. در اینکه شما به واقع برسید این استحباب ندارد این حکم عقلی، ملازمه با استحباب ندارد. و از روایاتش هم ارشاد در می آید.

اما اگر شما از احتیاط برای اینکه یک صفت خوبی در خودتان بگویید، مثلاً هدف احتیاط آن صفت تقواست، شما در احتیاط در امور احتمالی هم مخالفت مولی نمی کنید تا در امور حقیقی هم مخالفت مولی؛ اگر مراد این صفت است، عقل حکم به احتیاط می کند برای این صفت است. ایشان می گوید این خودش یکی از ملکات عالیّه است در انسان؛ چون ملکات عالیّه است، این خودش ملاک است. اگر ملاک شد، حکم عقلی در می آوریم.

س: بالنسبه به کشف واقع هم از ملاکات عالی است. مگر کسی که دنبال کشف واقع هست این کار خوبی نمی کند؟

ج: کشف واقع و یا وصول واقع؛ در احتیاط کشف نیست، وصول به واقع است. اگر وصول به واقع شد، واقع را در نظر می گیریم می شود مقام امتثال.

مرحوم استاد فرمود اما ما ذکره ثانیاً من امکان ان یكون الامر بالاحتیاط مولویا، درست است. و اما آن ایشان قبول فرمودند این را. و اما ما افاده اولاً من کون الامر بالاحتیاط ارشادیا، ایشان می گویند که، این بحث را خودتان بخوانید. من دیگر طولانی کمی صحبت کردم. ایشان می گوید اگر در، ما قبول کردیم در سلسله معلولات، اما به مجرد اینکه در سلسله معلول باشد، نمی شود که بگوییم ارشادی است. نکته این است که اگر در سلسله معلول باشد و امکان اینکه شارع جعل بکند و مولوی باشد توش نباشد، آنوقت این می شود به اصطلاح ارشادی. مثل اطاعت؛ اگر شارع صد بار هم به من بگوید، مثلاً بگوید تو اطاعت من بکن نماز بخوان؛ بعد بگوید تو اطاعت من بکن این امری که گفتم انجام بده؛ بعد بگوید اطاعت من همین امر اطاعت و هلم، صد بار، تا به حکم عقل نرسد که اطاعت مولی لازم است این فایده ندارد.

لذا اوامر طاعات، خواهی نخواهی اطیعوا الله حمل بر ارشاد می شود؛ چون راهی ندارد. این اصلاً راهی ندارد. اما در باب احتیاط این طور نیست. می گوید حسن احتیاط و ان كان من المستقلات العقلیه الواقعة فی سلسله معلولات الاحکام الا ان العقل بما انه لا یستقل بلزوم الاحتیاط فی کل مورد؛ در هر موردی که عقل نمی کند. فلا مانع من ان یأمر به المولی مولویا؛ اشکال ندارد اینجا ممکن است مولی مولویت داشته باشد.

ایشان می گوید و بالجمله مناط در این که حکم ارشادی باشد، کونه من المستقلات العقلیه التي لا یعقل فیها ثبوت الحكم المولوی لكونه لغوا، و اما مجرد وقوع الامر فی سلسلة معلولات الاحکام فهو غیر مانع من کونه مولویا.

و علیه فالامر بالاحتیاط مولوی، اخوک دینک فاحتط لدینک امر مولوی است. غایة الامر انه یحمل علی الاستحباب بقرینة الترخیص فی الترك؛ به خاطر اخبار برائت. به خاطر اخبار برائت، حمل بر استحباب می کنیم، آقایان اخباری ها هم حمل بر وجوب کردند. این راجع به امر اول.

پس خلاصه نظر مرحوم استاد به هر دو وجه امرش مولوی است. چه به لحاظ سلسله علل باشد که کلام دوم نائینی بود یا معلولات؛ هر دو امرش مولوی است. راجع به خود حکم عقلی اینجا چیزی در نیاوردیم. ظاهر عبارت مرحوم استاد ظاهر، ظاهر مطلب، ظاهرش این است که ایشان به حکم عقلی اش چون در مقام معلولات هست، اثبات استحباب نکردند، لکن امر را حمل بر مولویت کردند. اوامر شرعی را.

پس ایشان دو وجه ذکر کردند؛ آن وجهی که می گوید حصول طاعت؛ عقلا و شرعا اثبات استحباب می شود کرد. آن وجهی که می گوید اوامر واقعی عقلا مشکل است، اما شرعا می شود اثبات استحباب کرد. خلاصه نظر مبارک ایشان، اشکال ندارد ما از اوامر احتیاط حکم استحباب در بیاوریم.

این راجع به امر اول.

و اما الامر الثانی فملخص القول فیه، ان الاوامر مطلقا توصلیة، اصلا ما اوامر تعبدی نداریم، همین توصلی، تسقط باتیان متعلقاتها، غایة الامر ان متعلق الامر فی التوصلیات هو ذات العمل و فی التعبدیات مقید بالاتیان به مضافا، فقط همین مقدار که یک اضافه ای به مولا باشد. سواء كان هذا القید مأخوذا فی متعلق الامر الاول، در بحث تعبدی و توصلی این بحث گذشت، یکی از جاهای معروف به اینکه مثلا دقیق است در اصول، دقتی ندارد. اگر می گفت که مثلا یجب علیک الاتیان بالصلاة و هی مثلا مرکبة مثلا از ده جزء، یکی هم قصد خود همین امر. قصد این.

اینجاست رأی مطرح است؛ آقای خویی می گویند اشکال ندارد، همان امر اول قصد امر را ذکر کند. مرحوم نائینی می فرمایند در امر اول نمی شود، امر دوم می شود. در کفایه آمده نه به امر اول نه دوم. به حکم عقل می شود. بحثی است که آنجا گذشت. ایشان می گوید به امر دوم هم نمی شود.

و در محالش عرض کردیم به همان امر اول هم ممکن است، مشکل ندارد، حق با مرحوم استاد است.

کما هو فی المتعلق الامر الاول او الامر الثانى كما اختاره المحقق النائنى او بحکم العقل، فلم يعتبر فى العباده خصوص قصد الامر بل عنوان جامع و مطلق اضافه العمل الى المولى باى نحو كان؛ اين مطلب ایشان را قبول نکردیم قصد امر. و هو كما يحصل بقصد الامر الواقعى، حالا اگر ما امر احتیاطی را گفتیم امر مولوی است، خب می شود. هم می تواند قصد واقع بکند هم قصد خود امر احتیاط. بگوید من نماز را اعاده می کنم به عنوان احتیاط. به خود عنوان احتیاط.

نعم لو كان المعبر فى العباده قصد خصوص امرها الواقعى، او كانت اوامر الاحتیاط متعلقه بالعمل المأتى به بداعی احتمال الامر الواقعى، همین هم درست است. البته انشاء الله ما عرض می کنیم چون حالا فعلا فقط می خوانیم. ما اصولا امر به احتیاط نداریم که این بحث ها مطرح بشود. انشاء الله عرض خواهیم کرد. این مباحث همه ظاهرا فرضیات است. ما امر به احتیاط نداریم. حسن احتیاط عقلا ثابت نیست، نه اوامر احتیاط. تمام این بحث به نظر من غیر واقعی و غیر علمی است. حالا انشاء الله بعد عرض می کنیم. کمی بخوانیم کلمات اعلام را بعد متعرض می شویم.

بداعی احتمال الامر الواقعى لكان اللازم فيما نحن فيه اتيان العمل بقصد الامر الواقعى ولكنك قد عرفت خلافه.

در تنبیه سوم ایشان متعرض اخبار من بلغ شدند. که طبق تصور ما شد طریق سوم. گفتیم یا به حکم عقل است، یا به حکم اوامر احتیاط به قول ایشان، روایات؛ یا به حکم روایات من بلغ؛ من بلغه شیء من الثواب بناء، این آقایانی که این دستگاه ها را دارند، این من بلغ با این تعبیر من بلغ، در کتاب کنز العمال دو مورد من دیدم. حالا نمی دانم در نسخه خودم استخراج کردم یا نه. اما آن من بلغ اهل سنت یک چیز دیگری است. این را من فقط از باب توضیح اگر آقایان در آوردند. در دو جای کنز العمال هست. من خودم استخراج نکردم. یک جای دیگر هم شبیه من بلغ ما دارند. دقیقا عین عبارت نیست. حالا چون بعد ما متعرض بحث من بلغ می شویم آن قسمت را می گوئیم. الان دو تا دیگر من دیدم که من بلغه شیئا من الثواب، در مثلا نیتش همان باشد اوتیه، آن یک من بلغ دیگری است غیر از ما نحن فيه. مثلا من باب مثال، یک شخصی که چقدر عمره ثواب دارد اما حالا رفتن عمره مشکلات دارد، مشکلات مالی و ثبت نام و الی آخره. اما در قلبش مایل می شود به ثواب خدا او را موفق به این عمل می کند. آن من بلغ چیز دیگری است، اشتباه با این نشود. مثلا فرض کن کنید یک مطلبی را خواند که ان قدر ثواب دارد و این علاقه پیدا کرد، قصد کرد این معنا را. خدا او را موفق می کند برای انجام دادن آن کار. به انجام آن کار موفق می شود.

علی ای حال در روایات ما دارد من بلغه ثواب من الله سبحانه تعالی علی عمل فعمل التماس ذلك الثواب اوتیه و ان لم یکن الحدیث
کما بلغه، البته ایشان نوشت حدیث، حدیث نیست. فان لم یکن الامر كما بلغ.

بله، بعدش هم خودش دارد. و ان لم یکن الامر، این مرحوم استاد مثل همان قاعده ای که بقیه علمای ما دارند، یک حالا خیلی عنایت
به متن حدیث ندارند. روی متن کار نمی کنند. مثل این که چون اعتقادی ندارند موثر باشد. نمی گوئیم تسامح، مبنایشان این است احتمالا
احتیاط می کنیم.

و التکلم فی سند هذه الروایات، انشاء الله عرض خواهیم کرد. ظاهرا دو تا روایات است، حالت جمع ندارد. غیر لازم اذ منها ما هو
صحیح من حیث السند، که درست است، انشاء الله عرض می کنیم. فراجع. انما المهم، البته ایشان عرض کردم توضیح ندادند. من فقط
یک اشاره اجمالی کنم چون بعد متعرض می شویم. تا جایی که ما خبر داریم اولین مصدري که من بلغ دارد کتاب محاسن برقی است در
قرن سوم. بعد کتاب کلینی در ایمان و کفر است در قرن چهارم. بعد صدوق در اول ثواب الاعمال است، و آخر قرن چهارم. بعد هم شیخ
طوسی اصلا نیاورده. شاید سر اینکه مشهور نشده، متأسفانه مرحوم شیخ طوسی در هیچ جای کتاب هایش حدیث من بلغ را نیاورده، نه
فقها نه اصولا نه حدیثا.

من عرض کردم ما این طور به نتیجه رسیدیم روایاتی را که مرحوم ۲۱: ۳۰ در اصول آورده شیخ طوسی در کتاب هایش نیاورده. نمی دانیم
حالا مراجعه نکرده یا احتمال می داده که ربطی به این جوانب ندارد. علی ای حال این حدیث هم مثل حدیث رفع اگر یادتان باشد، در باب
حدیث رفع هم عرض کردیم، چون مرحوم شیخ کلینی حدیث رفع را در کتاب اصولش آورده، باب ایمان و کفر. حدیث من بلغ را هم در
اصول آورده ایشان نه در فروع.

به هر حال مرحوم شیخ طوسی هم این را نیاورده. ولکن به نحو کلی این چون مرحوم صاحب حدائق هم عقیده اش همین است، لکن
خب این راهی که ما گفتیم وارد نشده است. به طور کلی بحث از این روایت به این مضمون به نام تسامح در ادله سنن یا تساهل در ادله
سنن، در حقیقت بعد از علامه است. اشتباه نشود. حالا غیر از اینکه شیخ طوسی نیاورده، بعد از علامه است. و مرحوم صاحب حدائق
اعتقادش این است که مثلا اگر ما روایاتی بگوئیم که صدوق و دیگران آوردند و فتوا دادند به خاطر قاعده من بلغ نیست. ایشان اعتقادش
این است که آن احادیث را معتبر می دانستند؛ نه ضعیف و به خاطر تسامح فتوا داده. چون از نکات مهم است. تصادفا این بحث را آقای
خویی هم ندارند. نه آقای خویی، بقیه هم ندارند.

پس این تاریخ من بلغ حالا از نظر فقه ما، حالا تا اینجا از نظر روایات ما از امام صادق (ع) نقل شده، از قبل از امام صادق (ع) ما نداریم. از زمان ایشان حدیث من بلغ، دو تا روایت هم بیشتر نیست اما خبر کمی کم و زیاد دارد. چیزهای دیگر هم ظاهراً بعد نقل شده که ظاهراً اصل به همین دو روایت برگردد.

و در کتاب محاسن برقی است. و همان سند محاسن تقریباً در کتاب کافی آمده است. بعد از محاسن، مرحوم کلینی آورده که انشاء الله متعرض می شویم.

اما مطلب را بعدها بعد از علامه، سرش هم واضح است؛ چون ما تا قبل از علامه حجیت تعبیدی خبر نداریم. اصلاً بحث این که این خبر تعبداً حجت است ما نداریم. دقت می کنید؟ آن وقت چون گفتند تعبداً حجت است، آمدند گفتند مگر اینکه مطلب در مستحبات باشد، خبر ضعیف هم حجت است. این سرش این بود دیگر. روشن شد؟

چون قبل از این کسی قائل به این بحث نبود. عرض کردم صاحب حدائق قدس الله سره الشریف، این مطلب را نتوانسته خوب توضیح بدهد. توضیحاتش با مبانی ما دیگر واضح شد. چون تا قبل از علامه بحث حجیت تعبیدی مطرح نبود. اگر مطرح نباشد که بحثی نیست که حالا خبر ضعیف حجت است یا نه. علامه چون حجیت تعبیدی را مطرح کرد که خبر واحد عادل باشد، راوی اش باید عادل باشد، آمد این را مطرح کرد که اگر خبر راوی اش عادل نبود لکن در مستحبات بود، قبول می کنیم. این تسامح از اینجا درست شد. اصلاً سر درست شدن تسامح مبنای علامه. انشاء الله فکر می کنم واضح شد.

اما این مطلب در فقه ما و در کلام ما. اما در کلمات اهل سنت از همان قرن دوم همین مطلب مطرح شد. انشاء الله عرض می کنیم چون آقایان سابقه تاریخی اش ندارند، در قرن دوم علمای اهل سنت از سه نفرشان لا اقل نقل شده، تصریحاً ان جاء الحدیث فی العظام شدنا و ان جاء فی الفضائل؛ فضائل در این اصطلاح در قرن دوم به معنای اعمال مستحب است. نه فضائل اشخاص. فضائل اعمال. یک اصطلاحی است فضائل اعمال. مثلاً کسی که این کار را بکند این قدر فضیلت دارد، این هم گاهی فضائل می گویند.

این تعبیر در قرن دوم داریم از علمای اهل سنت، ان جاء الحدیث فی الفضائل تساهلنا؛ و روشن هم هست؛ چون از قرن دوم مباحث رجالی و حدیثی مطرح شد. روشن؟ خیلی واضح. پس آنچه را که ما الان داریم به نام تسامح در ادله سنن، اصلش تساهل در روایات فضائل بوده. در کلمات عامه.

ج: مستحبات، چرا، بله یعنی فضائل اعمال. فضائل ۳۵:۰۲ ثلاثه. صدوق کتاب دارد. فضائل ماه رجب و شعبان. اصلاً رسمش، واضح است.

پس آن هم تساهل، اصلاً تعبیر تساهلنا؛ روشن شد چه می‌خواهم عرض کنم؟ آن تساهل شد تسامح، به جای حدیث شد ادله، به جای فضائل هم شد سنن؛ شد تسامح در ادله سنن. در عبارات فقهای ما آمد تسامح فی ادلة السنن؛ اصل این در قرن دوم، در ما هم از قرن هشتم به بعد است. اما در میان اهل سنت از قرن دوم.

پس بنابراین این که عده‌ای، البته خب انصافاً هم این که ایشان نوشتند، بله چون مشهور است و اینها و مثلاً قبول بکنیم، این معلوم شد که خیلی هم مشهور نیست. نه آن قدر مشهوری که حالا خیال می‌کنند. علی‌ای حال کیف ما کان این یک بحث اجمالی انشاء الله توضیحاتش را بعد عرض می‌کنم.

و التکلم فی سند هذه الروایات غیر لازم، بله، بعد لذا ایشان می‌فرمایند مهم مفاد روایت است. و المحتمل فیه وجوه ثلاثه؛ خب این بحث تسامح در ادله سنن، بعد تدریجاً جایگاه خودش را پیدا کرد، تا حدی که رساله هم نوشتند در تسامح. مرحوم شیخ انصاری رساله دارد در تسامح در ادله سنن. البته رساله ناقص است. یک بار در هند نفهمیدم کجایش چاپ شده، یک چاپ، من هم دارم آن نسخه را. یک بار در هند چاپ شده، بعدها مرحوم اوثق در حاشیه آورده. مرحوم صاحب اوثق این مطلب را در حاشیه آورده. به نظرم اخیراً هم توی آثار شیخ انصاری چاپ شد.

علی‌ای حال ایشان مرحوم آقای خویی می‌فرمایند سه وجه، درجه احتمال هست. یکی اینکه مفاد اینها ارشاد الی حکم العقل بحسن الاتقیاد باشد و ترتب الثواب علی الاتیان بالعمل الذی بلغ علیه الثواب و ان لم یکن الامر كما بلغه.

البته اینجا مرحوم آقای خویی مرادشان از ان لم یکن الامر كما بلغه، یعنی اگر این امر ثوابش و استحبابش ثابت نباشد. ایشان این جور گرفتند. این را یواش یواش بگویم چون بعد که می‌خواهیم بحث من بلغ را مطرح بکنیم یکی از احتمالات هم همین است. این را مرحوم شیخ احتمال داده، شیخ انصاری. البته گفته علی وجه ضعیف. احتمالش ضعیف است. بعضی از مشایخ ما فعلاً همین احتمال ضعیف شیخ را قبول کردند.

و ان لم یکن الامر كما بلغه را این جور معنا کردند. و اگر چه درجه ثواب به آن درجه‌ای نباشد که به او رسیده. این و ان لم یکن الامر كما بلغه؛ یعنی مثلاً گفت که در نماز شب مثلاً اگر کسی خواند، فرض کنید مثلاً ده تا قصر در بهشت می‌دهند، در واقع یکی بوده، در این خبر

ضعیف ده تا آمده. و ان لم یکن الامر، یعنی آن مقداری که ثواب هست، آن مقداری نیست که در این خبر ضعیف است. آن وقت لذا حدیث من بلغ را جایی جاری می دانند که اصل استحبابش ثابت باشد.

س: باید خداوند به او ده تا قصر بدهد

ج: آهان ده تا می دهد. و ان لم یکن الامر كما بلغه. نه اینکه اگر مستحب نبود، مستحب می شود. آقای خویی این لم یکن الامر كما بلغه را اینجور فهمیده. خوب دقت بکنید. اگر روشن شد مطلب؟ یعنی اگر هم استحباب ثابت نبود، به خاطر وجود این خبر ضعیف استحباب ثابت است. اما آن احتمال که مرحوم شیخ داده، این است که نه این خبر موردش جایی است که استحباب ثابت باشد. خوب دقت بکنید. لکن ثوابش مثلاً یک قصر است. من باب مثال می خواهم عرض بکنم. در یک روایت ضعیف آمده ده تا قصر. خدا همان ده تا قصر را می دهد به خاطر این خبر ضعیف. و ان لم یکن الامر كما بلغه.

س: این یک مقداری بعید است

ج: خود شیخ هم گفت احتمال ضعیف. خود مرحوم شیخ هم گفت مراد از این ان لم یکن الامر كما بلغه خیلی ضعیف است، لکن خب ایشان احتمال دادند.

س: تعیین تکلیف برای خدا

ج: بله، نه دیگر خود من بلغ می خواهد این را بگوید.

پس این یک نکته.

الوجه الثانی؛ اینکه ارشاد باشد، انقیاد باشد، مثلاً ارشاد باشد. الوجه الثانی ان یكون مفادها اسقاط شرائط حجية الخبر فی باب المستحبات، کأنما این لسان روایت تخصیص است. که مثلاً خبر باید مثلاً راوی اش عادل یا ثقه باشد تا قبول بکنیم. مگر در مستحبات. الا فی المستحبات. این هم یک راه دوم.

الوجه الثالث؛ ان یكون مفادها استحباب العمل بالعنوان الثانوی الطاری، نه این روایت ناظر به احکام ثانویه است. چطور در حال اضطرار حکم عوض می شود، در حال جهل یا نسیان. اگر بلوغ خبر شد، حکم عوض می شود. یعنی این عمل فی نفسه مستحب نیست، لکن به عنوان بلوغ خبر مستحب است. به عنوان بلوغ، من بلغه شیء.

هذه هي الوجوه محتملة بدوافي تلك الاخبار والمناسب لما اشتهر بين الفقهاء، معلوم شد که این که ایشان فرمودند اشتهر بین الفقهاء من قاعدة التسامح في ادلة السنن، هو الثاني؛ این تسامح فی ادلة السنن را عرض کردیم، بعد از علامه است. اگر مراد ایشان شهرت از بعد علامه است، چرا، بعد از علامه این مطلب مشهور است. اما اگر مراد ایشان قبل از علامه است، نه. عرض کردم مرحوم صاحب حدائق هم رساله ای بحثی در دار النجفیه فکر می کنم، بله، در آنجا دارد راجع به همین قاعده تسامح. بد نیست آن هم خوانده بشود، رساله قشنگی است. ایشان می گوید اصلاً قدما نداشتند این مطلب را. و اگر حدیثی هم آمده که دلالت بر یک خبر می کند فتوا دادند، به خاطر اینکه معتبر می دانستند. شماها غیر معتبر می دانید، آنها معتبر می دانستند. آن وقت شواهدی هم اقامه کرده، چون آنجا می خواهم بعد متعرض بشوم. لکن ایشان می گوید؟ ولیکنه بعید عن ظواهر الروایات، این خیلی بعید است این مطلب که تسامح. لان لسان الحجیه، چون ما این را توضیح دادیم دائماً، مرحوم آقای خویی و نائینی و آقاضیاء و اینها یک عده ای هستند که حجیت را به معنای الغاء احتمال خلاف می داند. حجیت را تتمیم کشف می دانند. اینجایش درست، الغاء احتمال خلاف؛ و البناء علی ان مودی الطريق هو الواقع، من فکر می کنم این را مقرر اشتباه نوشته. این مبنای دیگری است. این که مؤدی طریق واقع است، چیز دیگری است. غیر از آن الغاء خلاف است. به نظر من اشتباه نوشتند.

كما في ادلة، این نیم سطر به نظرم زیادی است. كما في ادلة الطرق والامارات؛ لا فرض عدم ثبوت المؤدی، نه در فرضی که مؤدی، چون می گوید و ان لم یکن، و ان کان رسول الله (ص) لم یقله؛ این چه جور طریقی است؟ یعنی چطور می شود این را ما قبول بکنیم؟ چون می گوید شما نمی دانید این هست یا نه، می گوید بله هست، تعبد هست. خیلی خب، اما وقتی می گوید یقین دارید نیست، چطور می گوید تعبد هست. لا فرض عدم ثبوت المؤدی فی الواقع، كما هو لسان هذه الاخبار. انشاء الله عرض می کنم چون یواش یواش می خواهیم وارد بحث بشویم.

این دو تا روایتی که آمده در ذیلش دو تعبیر است نه یکی. این اشتباه همین است. یکی و ان کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لم یقله؛ این یک تعبیر. یک تعبیر دیگر هست و ان لم یکن الامر كما بلغه؛ دو تا تعبیر است نه یک تعبیر. حالا آقای خویی یکی گرفتند هر دو را. ما عرض کردیم و ان لم یکن الامر كما بلغه یک احتمال دیگر هم توش داده شده. ایشان لم یکن الامر كما بلغه را مثل ان کان النبی لم یقله گرفتند. روشن شد؟ مثل هم است هیچ فرقی نمی کند. یعنی واقعی نیست. در حقیقت واقعی نیست.

فهو غير مناسب لبيان الحجية خبر الضعيف في باب، چون حجيت خبر در جایی است که شما واقع را نمی دانید. خوب دقت بکنید. چیزی آمده، شارع می گوید این طریق است. من این را حجت می کنم. دیگر خودش هم فی نفسه طریق است. چون شما واقع نمی بینید، شما عمل بکنید برای وصول به واقع. اما در این خبر می گوید اگر واقع هم نیست؛ خب اگر نیست که دیگر شما برای چه می روید این کار را انجام بدهید. پس ایشان به این قرینه و به قرینه ذیل، می خواهند استظهار بکنند استحباب در نمی آید. چون معنا ندارد، می گوید اگر شما مطابق واقع نیست. خب اگر مطابق واقع نیست که دیگر طریق نمی شود که. نمی شود خبر ضعیف را طریق قرار داد خب. فرض می کنیم نیست. خب با فرض نیست که نمی شود حجیت برایش قائل شد.

آنهایی که قائل هستند به اینکه این ذیلی که آقای خویی فرمودند ایشان تمسکشان به ذیل است. آنهایی که قائل به استحباب هستند، آن نکته اساسی شان این است؛ کان له ذلک الثواب؛ در این روایت هست در روایت هشام، کان له ذلک الثواب. اگر انقیاد باشد، انقیاد عاداتا یکی است. ببینید شما وقتی انقیاد را برای مولا انجام بدهید، فرض کنید انقیاد در کمالات شما در روز قیامت در درجات بهشت موثر است. یکی است؛ حالا می خواهد انقیاد روایتی باشد در باب حج باشد، در باب عمره باشد، در باب صلات باشد، در باب صوم باشد، انقیاد یکی است.

چرا می گوید کان له ذلک الثواب؟ این ذلک الثواب، این معلوم می شود انقیاد نیست. عاداتا اگر انقیاد بود می گوید کان له ثواب. این که همان ثوابی که بعینه در روایت آمده، خوب دقت کنید، کان له ذلک الثواب، این ذلک کار را خراب کرده است. اگر انقیاد بود که آقای خویی می فرمود، آن وقت باید می گفت کان له ثواب، کان له علی الله ثواب. اما وقتی می گوید ذلک الثواب یعنی همان بعینه. دقت فرمودید؟ این که بعینه از وجود ثواب که به عنوان معلول است کشف علت می کنیم که مستحب است.

پس نکته اشکال بین این دو طرف، بین اینکه انقیاد است یا استحباب، روشن شد نکته فنی؟ آقای خویی می گوید انقیاد است؛ چون دارد و ان کان النبی لم یقله. این با حجیت خبر نمی سازد. اصلا با باب حجیت نمی سازد. آن آقا می گوید حالا ذیلش آمده و ان کان، اما توش دارد کان له ذلک الثواب. اگر گفت ذلک الثواب یعنی همان درجه معین. خب معلوم است اگر ما صد تا خبر ضعیف داشته باشیم هر کدام یک درجه از ثواب است. انقیاد در همه یکی است. انقیاد که فرق نمی کند. این که درجه معینی که در روایت آمده مثلا ده تا قصر، یک روایت دارد مثلا پانزده تا قصر، در یک روایت آمده که مثلا پانزده هزار ملک در خدمتش است. ظاهرش این است که تمام این ثواب ها داده می شود. از این ثواب کشف علت می کنیم که استحباب است. روشن شد؟

پس معلوم شد کسانی که، البته آقای خویی ذکر فرموده این مطلب را. این را من اضافه کردم. در کفایه هم هست نه اینکه حالا بنده اضافه کرده باشم. غرض کسانی که مثل صاحب کفایه دنبال اثبات استحباب بودند؛ همیشه عرض می‌کنم در مطالب علمی آن نکته فنی را گوش بکنید، زواید را رها بکنید. آن نکته فنی برای اثبات استحباب ذلک الثواب است. آن نکته فنی برای انقیاد، و ان لم یکن النبی، و ان کان النبی لم یقله؛ این می‌گوید با حجیت نمی‌سازد.

فهو غیر مناسب، لا اقل من عدم، و کذا الاحتمال الثالث؛ احتمال ثالث که این مثل ضرر باشد، احکام ثانویه باشد، عناوین، خیلی بعید است چون بلوغ طریقت دارد. چیزی که طریقت دارد نمی‌شود عنوان ثانوی باشد. مثل ضرر و مثل اضطرار و اینها نیست. دقت می‌فرمایید؟

و کذا بله، لا اشعار للاخبار المذكوره على ان عنوان البلوغ مما يوجب حدوث مصلحة في العمل بها يصير مستحبا؛ اصولا عنوان بلوغ یک عنوان طریقی است. موضوع بودنش که عنوان را عوض بکند، خیلی خلاف ظاهر است.

لذا ایشان روایات را حمل بر معنای اول می‌کنند که حسن انقیاد است و اثبات استحباب نمی‌شود.

بعد ایشان فوایدی بین فرق دوم و سوم نوشتند و عنوان ثمره بحث یک چیزی نوشتند. و قبول هم نکردند. انصافا مباحث بعدی‌شان چون هی گفتند و هذا اصلش را ما قبول نکردیم دیگر داعی نداریم خوانده بشود. بقیه مطالب ایشان در اخبار من بلغ را بعد ملاحظه کنند خود آقایان.

این چون ایشان اصل مطلب را قبول نکرد دیگر، بقیه‌اش به جای خودش.

یک چند تا هم دوسه تا هم فرع فقهی است که آنها نکته فقهی دارد. اگر بخواهیم وارد بشویم از بحث خارج می‌شویم؛ باز مثل بحث عدم تزکیه که از بحث خارج شدیم. به همین مسئله اصولی‌اش که بیان ایشان باشد اکتفا می‌کنیم.

پس خلاصه‌اش این شد که ایشان در باب احتیاط از این سه راه؛ یک، از حکم عقل، این حکم عقل را ایشان تأملی داشتند که اثبات استحباب بشود کرد یا نه. چون اگر احتیاط به معنای ادراک واقع باشد، نمی‌شود گفت، نه. اما اگر احتیاط به معنای حصول ملکه تقوا باشد می‌شود، حکم عقل. مال روایات؛ روایات را ایشان مولوی می‌دانند. اوامر احتیاط را مولوی می‌دانند. علی کل تقدیر با اوامر احتیاط می‌شود اثبات استحباب بکنیم. این راه دوم.

سوم در جایی که احتیاط منشأش خبر ضعیف باشد. با اخبار من بلغ بخواهیم اثبات احتیاط بکنیم. این را قبول نکردند ایشان. پس این سه تا راهی را که ما اول، چون عبارتشان واضح نیست. ممکن است شما خودتان نگاه کنید روشن نشود. پس ما از این سه راهی را که اول بحث مطرح کردیم، انشاء الله فکر می کنم روشن شد. یکی حکم عقل به حسن احتیاط؛ یکی اوامر احتیاط؛ یکی اخبار من بلغ. باز هم برای آخرین بار تکرار می کنیم؛ از حکم عقل اگر مراد از حکم عقل این باشد که رسیدن به واقع، هدف رسیدن به واقع، این نمی شود به قاعده ملازمه توش در بیاوریم مسئله حسن استحباب احتیاط. اما اگر از حکم عقل خود احتیاط را بما هو احتیاط حسن بدانیم، صفت نفسانی، به این جهت باشد، از این می توانیم اثبات استحباب بکنیم. قاعده ملازمه جاری نمی شود.

اما البته ایشان قاعده ملازمه را سابق کلا قبول نکردند. نمی دانم حالا دیگر مراد ایشان روی مبانی مرحوم نائینی.

و اما اوامر احتیاط؛ به نظر ایشان مطلقا چه اول چه دوم مولوی است. چه ناظر به ملاک در خودش باشد چه در مقام امتثال باشد، در مقام امتثال باشد، اوامر را مولوی، پس می شود در مورد احتیاط فتوا بدهد فقیه، بگوید يستحب کذا. پس نکته روشن شد؟ آیا در موارد احتیاط فقیه بگوید و الاحوط ان يفعل کذا؛ یا می تواند بگوید و يستحب لها ان يفعل کذا؟ ایشان می فرماید می تواند بگوید يستحب لها. اخبار من بلغ هم موردش خاص بود، این را هم ایشان قبول نفرمودند.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین